



## وظایف مقدس

1 خداوند به موسی گفت: 2 «تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: مقدس باشید، زیرا من، یهوه خدای شما، قدوسم. 3 هر یک از شما باید مادر و پدر خود را حرمت نهد. نیز باید شبانه‌های مرا نگاه دارید: من یهوه خدای شما هستم. 13 «بر همسایه خود ستم مکن و مآلش را غصب منما. مزد کارگر روزمزد را تا صبح نگاه مدار. 14 ناشنوا را اهانته مکن و پیش پای نابینا سنگ لغزش مگذار، بلکه از خدای خود بترس: من یهوه هستم. 15 «در داوری بی‌انصافی مکن: نه جانب فقیر را بگیر و نه بزرگ را حرمت دار. همسایه خویش را به انصاف داوری کن.

16 در میان قوم خود به قصد سخن چینی مگرد. جان همسایه خویش را وسیله منفعت‌جویی مگردان: من یهوه هستم. 17 «در دل خویش از برادر خود نفرت مدار. همسایه‌ات را به یقین توییخ کن، مبدا به سبب او متحمل گناه شوی. 18 از فرزندان قوم خویش انتقام مکش و از آنان کینه به دل مگیر، بلکه همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت کن: من یهوه هستم. 33 «چون غریبی با شما در سرزمینتان سکونت گزیند، او را میازارید. 34 غریبی که نزد شما سکونت گزیده است برای شما همچون بومی باشد؛ او را همچون خویشتن محبت کنید، زیرا خود در سرزمین مصر غریب بودید: من یهوه خدای شما هستم.

زمانی که موسی برای اولین بار صدای خود را بلند کرد و قوم اسرائیل را به صحرا فرا خواند، آنها این تماس را هم هیجان انگیز و هم ترسناک یافتند. از یک سو، آشکار بود که مردم اسرائیل دیگر نمی‌توانستند در مصر زندگی کنند. فرعون به وضوح قصد نابودی مردم را داشت، مثلاً با دستور دادن به قتل کودکان. و هیچ کس نمی‌توانست در مورد آن، کاری انجام دهد. اما رفتن به صحرا هم ایده خوبی نبود؛ به این دلیل که فرعون با استفاده از تمام قوای دولتی می‌خواست از قومش جلوگیری کند. علاوه بر این، سد غیرقابل عبور دریای سرخ در برابر آنها ایستاده بود. شرایط اسرائیل واقعاً شبیه وضعیت فردی بود که از چاله درآمده و به چاه افتاده. فرعون در یک طرف و صحرای خشک با دریای سرخ در طرف دیگر. اما خدا دستور داد و اسرائیل معجزه‌ی او را تجربه کرد. آنها توانستند از دریای سرخ عبور کنند و به طور معجزه آسایی نجات یافتند. حالا آنها تنها بودند. تنها با خدا! و سوال این بود که زندگی با خدا چگونه ادامه خواهد داشت؟ و حتی یک زندگی با خدا چگونه پیش خواهد رفت؟ الان یک چیز مشخص بود. فرعون رفته بود. مصر هم رفته بود. حالا فقط خدا باقی مانده بود. و فقط خدا می‌توانست در بیابان کمک کند. دقیقاً در چنین موقعیتی بود که موسی مردم را جمع کرد تا به آنها بگوید چه اتفاقی خواهد افتد. موسی توضیح داد که خداوند می‌خواست قراردادی را تایید کند که به نوعی عقد ازدواج بود. عقد ازدواج بر اساس یک جمله بسیار ساده بود: «تو باید مقدس باشی، زیرا من مقدس هستم.» این داستان قرارداد بین خدا و قوم خدا در صحرا، هم برای تمام قوم خدا در آینده صدق می‌کند هم در عهد جدید.

در عهد جدید، عیسی مانند موسی نیز در صحرا بر روی کوه ظاهر شد و شروع به موعظه کرد. سپس موعظه‌ی خود را با این جمله ویژه خلاصه کرد: «شما باید کامل باشید، زیرا من کامل هستم.» و این جمله تقریباً کلمه به کلمه از موسی گرفته شده که کلام خدا را اینگونه نقل می‌کند: «شما باید مقدس باشید زیرا من مقدس هستم.» هم عهد عتیق و هم عهد جدید در مورد یک خدا هستند. و اراده‌ی خدا تغییر نیافته است. او می‌خواهد که ذات خدای مقدس به ما انسان‌ها نفوذ کند. همانطور که عیسی می‌گوید: «شما باید کامل باشید، زیرا من کامل هستم.» نامه پطرس دقیقاً این کلمات را در زمینه نجات مسیح بیان می‌کند و می‌گوید: «نه با طلا یا نقره بلکه با خون گرانبهای مسیح باز خرید شدید.» و در ادامه نقل می‌کند: «شما باید مقدس باشید زیرا من مقدس هستم.» منظور دقیقاً همان چیزی است که قبلاً در عهد عتیق آمده بود. از آنجایی که ما در مسیح تولد تازه را تجربه کرده‌ایم و توسط خدا خریداری شده‌ایم،

اکنون به سوی او روی آورده‌ایم. و این همه زندگی ما را در بر می‌گیرد. من می‌دانم که در طول تاریخ مکرراً تلاش‌های نادرستی از طرف کلیسا برای تحمیل کردن رفتار مسیحیان به مردم وجود داشته. البته، هیچ فردی نمی‌تواند کسی را مجبور کند ۱۰ فرمان را رعایت کند یا طبق آن زندگی کند. و با این حال می‌توان به افراط منجر شود. به عنوان مثال این امکان پیش می‌آید که فرد ایمان مسیحی را دیگر به زندگی روزمره پیوند نمی‌دهد. این خطر وجود دارد که ما خود را مسیحی بنامیم و در عین حال در طول زندگی خود از خدا دور باشیم. و معمولاً این یکباره اتفاق نمی‌افتد، بلکه کم کم در زندگی روزمره. وعده غسل تعمیدی که به ما داده شده، برای همیشه باقی می‌ماند و هرگز نمی‌توانیم آن را از دست دهیم. با وجود این، مُسَلَّم نیست که ما همیشه در این فیض تعمید باقی بمانیم. ممکن است از خدا دور شویم. ممکن است فیض تعمیدی که دریافت کرده‌ایم مثل چراغی باشد که می‌افروزیم تا آن را زیر کاسه‌ای بنهیم... ولی شتر سواری دولا دولا نمی‌شود. مثال ۱۰ باکره همه‌ی اینها را با یک تصویر توضیح می‌دهد. فقط نیمی از باکره‌ها در آخر روغن در چراغشان دارند. به خصوص اینجا در آلمان مهد لوترانیسم بود، به وضوح می‌توان دید که چه تعداد بسیاری دیگر به عیسی مسیح ایمان ندارند. بسیاری از آشنایان، خانواده و حلقه دوستان ما دیگر در کلیسا نیستند. یک برادر، یک پسر، یک پدر، یک دوست... که دیگر آنقدر به کلیسا و به خدا فکر نمی‌کند. او کلیسا را قدیمی، نه مدرن، دور از جهان می‌بیند. و وقتی صحبت از موضوع خدا می‌شود، او نیز مشکلات بزرگ را دارد و می‌گوید: «آیا خدا اصلاً وجود دارد؟ اگر هست چرا او اهمیتی نمی‌دهد؟» اما ما حتی این ضعف ایمان را در زندگی خود احساس می‌کنیم. ما همیشه راه‌های خدا را با خود درک نمی‌کنیم. ما همیشه از پیام انجیل لذت نمی‌بریم - همچنین در زندگی خود دیگر زمانی برای دعا کردن یا حضور کلام خدا با خودمان پیدا نمی‌کنیم. ما همیشه نمی‌دانیم که خدا ما را در دستان خود دارد و ما را از همه‌ی سختی‌ها عبور می‌دهد. برای یکی یا دیگری، خستگی به وجود آمده است و می‌گوید: «در واقع از مسیحی شدن چه چیز خیری به دست می‌آورم؟» در زمان قدیم موسی همه‌ی مردم را جمع کرد و گفت: «شما باید مقدس باشید، زیرا من مقدس هستم!» این برنامه در کلمه «مقدس» پیدا می‌شود. این کلام مقدس به چه معنی است؟ یک مثال: ظروفی که در معبد استفاده می‌شد، با سایر ظروفی که اسرائیلی‌ها با آنها آشپزی می‌کردند، تفاوتی نداشت. اما چون آنها فقط برای معبد در نظر گرفته شده بودند، مقدس بودند. و دقیقاً به همین ترتیب قوم خدا باید مقدس باشند. فرقی بین قوم خدا و دیگران وجود نداشت غیر از این که آنها به سوی خدا نگاه می‌کردند. شیوه زندگی قدیمی در مصر متفاوت بود. و بعد از فرار کردن آنها از مصر برنامه‌ای تازه لازم بود. پس از آن زمان بنی‌اسرائیل چگونه بایستی می‌بودند؟ ۱۰ فرمان به عنوان یک معیار در مرکز قرار داشت. زندگی بنی‌اسرائیل به سوی خدا بود. آنها بایستی طبق اراده‌ی خدا زندگی می‌کردند. و این زندگی باید همه دایره‌های زندگی را در بر می‌گرفت. خانواده، والدین، شغل، حتی وقت فرد بایستی تحت اراده‌ی خدا باشد. زیرا خدا گفت: «شما قدوس خواهید بود، زیرا من قدوس هستم.» اسرائیل در بیابان به خدا روی آورده بود و اکنون مردم باید به روح این خدا زندگی می‌کردند. از این به بعد خدا بایستی تمام زندگی را کنترل می‌کرد. از کوه سینا صدای خدا آمد. و این صدا اکنون باید در ذات مردم و تک‌تک افراد نفوذ می‌کرد. در مرکز این راه جدید، عشق بود. عشق به خدا و محبت به همسایه. همانطور که از تاریخ قوم خدا آموخته‌ایم، عشق به خدا و عشق به همسایه بی‌رحمانه نقض شده بود. این کار ناپاک در کوه جلعوتا به اوج خود رسید، جایی که خود خدا به صلیب کشیده شد. این بدترین تحقیر خدای زنده و بدترین تجاوز به کرامت خدای ما بود. و با این حال، در کوه جلعوتا، کلمات قراردادی که به تنهایی دوام خواهد داشت در سنگ حک شده بود. یک قرارداد همیشه باید بین دو طرف باشد. در عهد عتیق قرارداد بین مردم و خدا بود. پیمان بین بنی‌اسرائیل و خدا بارها و بارها شکسته شد. در عهد جدید، قرارداد بین عیسی و خدا محکم است و نمی‌توان آن را شکست. اما عیسی نه تنها برای خود بلکه برای ما ایستادگی می‌کند. عیسی با خون خود قراردادی بست که برای ما مطلق و غیر قابل فسخ است. و به همین دلیل است که سخن او «تمام شد.» نهایی است. زیر سایه بال‌های عیسی، می‌توانم همان چیزی باشم که خدا همیشه از من می‌خواست. من می‌توانم مقدس باشم زیرا او مقدس است. من می‌توانم به خدا ایمان داشته باشم زیرا ایمان او قوی است. اینجا من با تمام وجودم در برابر خدا ایستاده‌ام. همانطور که مردم اسرائیل در آن زمان موانع غیرقابل عبوری پشت سر خود داشتند، این امر در مورد من نیز صدق می‌کند. به جای فرعون و سربازانش شیطان است که می‌خواهد به من نزدیک شود و مرا از خدا دور کند. در این بین آب غسل تعمید است که شیطان و تمام میزبان‌هایش را غرق کرده است. عیسی در مقابل من ایستاده است. و تنها عیسی. آمین.